

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

اشرف دهقانی

فرستنده: بابک آزاد

۲۳ مارچ ۲۰۱۳

فرخ نگهدار و تحریف تاریخ چریکهای فدائی خلق

با قیام شکوهمند بهمن ۱۳۵۷ توسط توده های قهرمان ایران و سقوط رژیم دیکتاتور و وابسته به امپریالیسم شاه، مردم مصیبت دیده و تحت ستم ما به مدت بسیار کوتاهی فضائی سرشار از شادی و آرامش در زندگی خود احساس کردند و انتظارشان آن بود که بهار ۱۳۵۸، بهار آزادی برای آن ها باشد. اما رژیم تازه روی کار آمده که بعداً جمهوری اسلامی نام گرفت، سرکوب توده ها را به طور برجسته از همان نوروز ۱۳۵۸ آغاز کرد و در اولین اقدام خود، روستائیان زحمتکش کردستان را چنان در خون خود غرقه ساخت که در زبان شعر این گونه توصیف شد: "بر جنازه های پاره هوا / چو دستی می کشی / تمام سطح دست و پنجه ات / زخون گرم کودکان / خضاب می شود". واقعیت آن بود که با آغاز حاکمیت رژیم جدید که هم چون رژیم شاه توسط امپریالیست ها بر سر کار آورده شده بود، آزادی و بهاران به بند کشیده شده بودند، با این حال در شرایط سلطه فریب و ریاکاری، متأسفانه بهار ۵۸ هنوز به طور دردناکی "بهار آزادی" خوانده می شد.

در حقیقت پس از قیام بهمن، یک روند ارتجاعی در بستر جعل تاریخ توسط خمینی - که انقلاب توده ها برای بهبود شرایط زندگی خود - را "انقلاب اسلامی" نامید - در جامعه ایران شروع به رشد کرد. از طرف دیگر روند تاریخی دیگری شکل گیری خود را در جامعه ما نمایان ساخت. این روند دوم با حضور یافتن سازمانی با پشتیبانی عظیم توده ای در صحنه سیاسی جامعه به وجود آمد که در حالی که خود را وارث سازمان پر افتخار چریکهای فدائی خلق می خواند ولی در رأس آن "ماران خوش خط و خالی" قرار داشتند که به جایگاه چریکهای فدائی خلق واقعی تکیه زده و با سخن گفتن به نام فدائی، علیه آن عمل می کردند. (چنین هوشداری در مورد رهبری آن سازمان اولین بار در خرداد [جوزا] ۱۳۵۸ در جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی"، داده شده بود). بنابراین، در آن بهاری که به نادرست "بهار آزادی" نامیده می شد دو روند تاریخی با خصیصه واپس گرایانه و فریبکارانه، خود را در جامعه ایران به نیروهای آگاه و انقلابی شناساند. معلوم شد که از یک طرف انقلاب شکوهمند توده ها توسط خمینی و اعوان و انصارش مصادره شده که حال به نام انقلاب و به نام توده ها سیاست های خود را علیه انقلاب و علیه توده ها به پیش می برند؛ و از طرف دیگر سازمانی که در شرایط یکی از سیاه ترین دیکتاتوری ها با رنج و خون بهترین فرزندان ایران ساخته شده بود یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق اکنون به دست کسانی افتاده (فرخ نگهدار و دارو دسته اش) که

آن ها نیز به سبک حکومتی های جمهوری اسلامی یعنی با روشی مشابه، به نام چریک فدائی و به اعتبار آن نام گرامی، علیه اهداف و آرمان های فدائی یعنی علیه منافع و مصالح کارگران و زحمتکشان مشغول اجرای اعمال و سیاست های رفرمیستی و غیرانقلابی خود هستند.(۱)

اگر **خمینی** در رأس رژیم فریبکار و ارتجاعی جمهوری اسلامی، در جهت تأمین منافع سرمایه داران خارجی (امپریالیست ها) و سرمایه داران داخلی (وابسته به امپریالیسم) از انجام هیچ دغلكاری و جنایت در حق توده های تحت ستم ایران روی گردان نبود، **فرخ نگهدار** نیز که در شرایط شبه دموکراسی بعد از قیام بهمن و در شرایط روی آوری توده های کثیری به سوی سازمان چریکهای فدائی خلق متأسفانه در رأس آن سازمان قرار گرفته بود، از توسل به هیچ روش فریبکارانه و دغلكارانه برای فریب هواداران این سازمان کوتاهی نکرده و با در پیش گرفتن سیاست "گفت و گو و انتقاد" و از طریق سازش و مماشات با مرتجعین حکومتی، به تقویت و تحکیم پایه های رژیم تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی پرداخت. به این ترتیب وی با کمک همپالگی هایش، از طریق مماشات و سازش با جمهوری اسلامی، سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق را ابتداء در منجلا ب اپورتونیسم و رفرمیسم غوطه ور ساخت و سپس بخش بزرگی از آن را به پای بوسی ارتجاع وحشی حاکم برد. از این روست که خمینی و فرخ نگهدار امروز به گواه تاریخ در میان نیروهای مترقی و آزادیخواه ایران و به خصوص در نزد توده هایی که آن دوره را تجربه کرده اند، از جمله منفورترین چهره های سیاسی این دوره از تاریخ ایران به شمار می روند.

تا جایی که به فرخ نگهدار و عملکردهای او در درون سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق - قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت - برمی گردد، با توجه به تأثیر تعیین کننده ای که آن سازمان در روند مبارزاتی مردم ایران داشت، باید نظرگاه ها و سیاست های عملی آن سازمان مورد برخورد و بررسی دقیق قرار گیرد. همچنین باید به عملکردهای نگهدار در سازمان اکثریت و افشای ماهیت ضد خلقی "اکثریت" پرداخت. در این مقاله در حالی که به موارد فوق تنها اشاره وار برخورد خواهد شد، تمرکز بحث روی یکی از عملکردهای فرخ نگهدار و همپالگی هایش در ارتباط با اشاعه تاریخی جعلی از تکوین سازمان چریکهای فدائی خلق خواهد بود.

اشاعه تاریخی جعلی از شکل گیری چریکهای فدائی خلق

از همان آغاز فعالیت در شرایط علنی بعد از قیام بهمن، فرخ نگهدار به همراه دیگر رهبران و دست اندرکاران سازمانی که خود را وارث سازمان چریکهای فدائی خلق می نامید، سعی کردند همه سیاست ها و اعمال خود را در پشت نام یک مبارز انقلابی یعنی رفیق بیژن جزنی و با عنوان "اختلاف بین بیژن و مسعود (منظور از مسعود، رفیق مسعود احمد زاده است)، توجیه نموده و پیش ببرند. در این میان فرخ نگهدار بدون آن که کمترین اعتقادی به نظرات رفیق جزنی - که اتفاقاً به طور برجسته طرفدار مبارزه پارتیزانی یا چریکی بود و همواره از نقش محوری مبارزه مسلحانه سخن می گفت - داشته باشد خود را در پشت آن نام انقلابی پنهان ساخت تا بهتر بتواند به اغوا و فریب اعضا و هواداران صدیقی که حول آن سازمان متشکل شده بودند، بپردازد. در چنین شرایطی و در حالی که توده وسیعی از مردم در صحنه سیاسی حضور داشتند، فرخ نگهدار با کمک همپالگی هایش یک تاریخ جعلی از چگونگی تشکیل چریکهای فدائی خلق را در جنبش جا انداخت که مطابق آن گویا گروه رقاء سورکی، جزنی، ظریفی یکی از گروه های تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق بوده است. بعدها این تحریف و جعل در تاریخ چریکهای فدائی خلق تا آنجا پیش رفت که رفیق جزنی از طرف آن ها حتی بنیانگذار و تئوریسین سازمان ما هم معرفی شد.

پیش از آن در نشریه "۹ بهمن تئوریک"، تاریخچه ای از سازمان ما به تأکید خود آن نشریه بر اساس مسایل رو شده در زیر بازجویی ها، تنظیم و درج شده بود (در آن نشریه آمده است که: "در اینجا تنها مطالبی ذکر شده که در مراحل

مختلف در اختیار پولیس قرار گرفته و علنی شده است)، تاریخچه ای که در آن در حالی که به طور کاملاً تنگ نظرانه و حتی مغرضانه نسبت به پیشروان و بنیانگذاران واقعی چریکهای فدائی خلق برخورد شده، برای اولین بار گروهی که رفیق جزنی در رأس آن قرار داشت با عنوان گروه یک (به جای گروه جنگل)، یکی از برپا کنندگان و تشکیل دهندگان چریکهای فدائی خلق معرفی شد - که گویا "رستخیز سیاهکل را به وجود آورد". این نشریه که آغاز کارش شهریور سال ۱۳۵۳ در لندن می باشد در حالی که مطالبی منتشر می کرد که ظاهراً بیانگر ارتباط دست اندرکاران آن با سازمان چریکهای فدائی خلق بود، ولی در واقعیت چنین نبود و آن ها به طور سؤال برانگیزی کار خود را بدون ارتباط با سازمان ما انجام می دادند. انتشار دهندگان آنقدر احساس "استقلال" می کردند که گویا نیازی هم به ایجاد رابطه با سازمان نمی دیدند، کما این که حتی کمترین کوششی هم برای ارتباط با نمایندگان سازمان در خارج از کشور (نویسنده این سطور و رفیق حرمتی پور) به خرج ندادند. اهمیت این موضوع در آن است که در آن زمان سیل طرفداران چریکهای فدائی خلق در خارج از کشور تشنه خواندن مطالبی بودند که مستقیماً به مسایل سازمان ما در داخل کشور مربوط بوده و در ارتباط با این سازمان منتشر می شد. نوشته های مندرج در ۱۹ بهمن تئوریک هم چنین تلقی را برای دوستداران سازمان به وجود آورده بود در حالی که این جریان در آن زمان بدون ارتباط با سازمان ما، در واقع خطی را موازی با خطوط شناخته شده سازمان چریکهای فدائی خلق به پیش می برد.

در مورد تاریخچه مذکور که پس از شهادت رفیق جزنی و رفقای همراهش در شماره ۴ این نشریه به تاریخ تیر ماه [سرطان] ۱۳۵۴، تحت عنوان "تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیشتاز جزنی - ظریفی" چاپ شد، این موضوع هم قابل تأمل است که منتشر کنندگان توضیح دادند که آن تاریخچه "چند ماه قبل از شهادت این رفقاء توسط خود آنان تنظیم گردیده است"؛ و زیر مطلب هم نوشتند: "تنظیم شده توسط رفقای شهید گروه". اما دقت در مطالبی که در مقدمه همین تاریخچه نوشته شده، نه تنها چنین ادعائی را تأیید نمی کند بلکه خط بطلان بر آن می کشد. در ابتدا مطرح شده: "این تاریخچه نمی تواند کامل باشد زیرا به همه رفقائی که در جریان ایجاد و رشد این گروه ها شرکت داشته اند دسترسی نداشته ایم" و سپس به طور مشخص در مورد گروهی که آن را "گروه پیشتاز جزنی - ظریفی" نامیده، آمده است: "این گروه رسماً در اوان سال ۱۳۴۲ تشکیل شد. ما به درستی نمی دانیم که قبل از تشکیل رسمی گروه در نوروز ۴۲، مؤسسين و اعضای فعال آن چه کرده اند. لکن مطالعه سوابق سیاسی آن ها بازگو کننده نتیجه گیری های زیر است" و بعد با ذکر یکی دو نتیجه گیری، نوشته شده: "با این توضیحات احتمال دارد که اولاً عده ای از این افراد در فعالیت های مخفی سال های ۳۵ تا ۳۹ شرکت داشته باشند، ثانیاً در پیرامون جبهه ملی به صورت متشکل یا نیمه متشکل فعالیت کرده باشند". (تأکیدها از من است).

سؤال ساده ای که مطمئناً برای هر خواننده ای در اینجا مطرح می شود این است که اگر تاریخچه مذکور واقعاً توسط رفیق جزنی و یا رفقای هم گروهش نوشته شده، پس چطور خود آن ها که مؤسسين اصلی گروه بودند در مورد کارهای خودشان به درستی نمی دانستند و احتمال می دادند که در این یا آن فعالیت شرکت کرده باشند! بنابراین این سؤال اساسی پیش می آید که به راستی نویسنده یا نویسندگان واقعی این تاریخچه غیر واقعی از سازمان چریکهای فدائی خلق چه کسی یا کسانی بودند و به چه منظوری چنین تاریخچه تحریف شده ای از چریکهای فدائی خلق را به جامعه ارائه دادند؟ و آیا امضای "رفقای شهید گروه" در پای آن، اعتباری به این تاریخچه جعلی می بخشد؟

عبارات "ما به درستی نمی دانیم" و "احتمال دارد"، "دسترسی نداشته ایم"، به طور منطقی این برداشت را به دست می دهند که نویسنده یا نویسندگان تاریخچه مزبور، اولاً به رفیق جزنی و رفقای هم گروهش هم دسترسی نداشتند. ثانیاً آن ها را از نزدیک نمی شناختند و از بخشی از فعالیت سیاسی آن ها غیر مطلع بودند و حتی از مسایلی چون شرکت آن

رفقاء در فعالیت های جبهه ملی و یا در دانشگاه که امری نبود که برای افراد نزدیک به رفقای این گروه امر پوشیده ای باشد، آگاهی نداشتند.

در عین حال، در آن تاریخچه مطالبی وجود دارند که نشان می دهند که نویسنده یا نویسندگان آن مطالب را آگاهانه در جهت خاصی تنظیم کرده اند. مثلاً در حالی که نام فرخ نگهدار به عنوان یکی از افراد مرتبط با "گروه یک" ذکر شده ولی اظهار ندامت وی به درگاه شاه و فرار وی به افغانستان به طور کاملاً جانبدارانه لاپوشانی شده است. موارد جهت دار دیگری هم علیه "گروه ۲" (به قول خود آن تاریخچه) در آن وجود دارند که باید در جای دیگری به آن ها پرداخت. در هر حال، بعد از قیام بهمن درست همان خط و تاریخچه غیر واقعی و جعلی از سازمان ما مندرج در نشریه "۹ بهمن تئوریک" بود که توسط فرخ نگهدار و همپالگی هایش در جامعه پخش شد و در شرایط توده ئی بودن مبارزه، متأسفانه همه گیر گردید.

امروز هم درست بر اساس چنان تاریخ نویسی است که رسانه های امپریالیستی فرصت یافته اند تا فرخ نگهدار را برای نسل جوان، یکی از بر پا کنندگان و به وجود آورندگان سازمان چریکهای فدائی خلق جا بزنند، موضوعی که اخیراً صدای امریکا نیز در برنامه ای در ارتباط با رستاخیز سیاهکل (به تاریخ ۸ فبروری ۲۰۱۳)، به آن مبادرت ورزید. در آن برنامه، مجری ضمن یاد کردن از فرخ نگهدار به عنوان یکی از هم پرونده ای های رفیق بیژن جزنی، او را از "اولین هائی" خواند که گویا در سازمان چریکهای فدائی خلق حضور داشته است. در این مورد باید به این واقعیت اشاره کرد که قدیمی ها می گفتند که از کیسه دیگری دارد با دست و دل بازی می بخشد و خرج می کند. اما ای کاش موضوع بر سر خرج پول بود. در اینجا این سازمان ما و تاریخ آن است که به تاراج برده می شود.

دروغی شاخدار: ربط فرخ نگهدار به چریکهای فدائی خلق

سخن از تاراج سازمان صدیق ترین، پرشورترین، با معلومات ترین، شجاع ترین و فداکارترین کمونیست های ایران است، سازمانی که برای برپائی اش چهار سال (از سال ۱۳۴۶) به طور پی گیر کار تئوریک عظیم و همه جانبه صورت گرفته بود، چهار سال در کارخانه ها و روستاها به تجربه اندوزی برای یافتن راه مبارزه اقدام شده بود. چهار سال در شرایط اختناق حاکم، با از خود گذشتگی، به طور مخفیانه به کار پر زحمت تحقیق شرایط عینی جامعه پرداخته شده بود که از دور افتاده ترین روستاهای قره داغ در آذربایجان گرفته تا کشتزارهای صنعتی در شمال را در بر می گرفت. چهار سال مطالعه جدی و پی گیرانه نظری و عملی با اخذ نتایج تئوریک ارزنده از آن، و بعد اقدام عملی و انجام عملیات مسلحانه در راستای آن نتایج تئوریک. واقعیت این است که موجودیت و تدوام کار چریکهای فدائی خلق در قدم اول حاصل یک تئوری منسجم مارکسیستی - لنینیستی است که از یک طرف بر پایه مطالعه تاریخ معاصر ایران و اکثر آثار مارکسیستی - چه به زبان فارسی و چه به دیگر زبان ها - و از طرف دیگر حاصل تجارب عینی مبتنی بر یک کار بزرگ تحقیقی علمی و عملی از شرایط جامعه در زمان تدوین آن تئوری است، تئوری انقلابی که راه را بر عمل انقلابی گشود و یک جنبش انقلابی در جامعه ایران به وجود آورد. تئوری که توضیح گر رستاخیز سیاهکل و پشتوانه نظری آن عمل بزرگ انقلابی است.

حال پرسیدنی است که فرخ نگهدار، که امروز رسانه های امپریالیستی در ضدیت با مردم مبارز ایران، "سخاوتمندانه" القاب گوناگونی و از جمله لقب "تحلیل گر" به او می بخشند، در این پروسه از ساخته شدن تشکل چریکهای فدائی خلق در کجا بود و چه می کرد؟ واقعیت این است که شخص مزبور اساساً ربطی به آن پروسه چهار ساله نداشته و هرگز در هیچ نقطه از آن قرار نگرفته است؛ و خود وی نیز تا کنون حداقل مدعی چنان ارتباطی با رفقای دست اندر کار آن پروسه - رفقای چون مسعود احمد زاده، امیر پرویز پویان، عباس مفتاحی، بهروز دهقانی، کاظم سعادت، علی رضا

نابذل، مناف فلکی، چنگیز قبادی، مهرنوش ابراهیمی، احمد فرهودی، غلامرضا گلوی، بهمن آژنگ، حمید توکلی، سعید آریان، مهدی سئوالونی، عبدالکریم حاجیان سه پله و ... و ... نبوده و خود را به آن ها نجسبانه است.

فرخ نگهدار همچنین به آن دسته از رفقای هم که از سال ۱۳۴۷ به عنوان بخشی دیگر از تشکیل دهندگان چریکهای فدائی خلق دست اندرکار تشکیل گروه جنگل بودند، تعلق ندارد. در این مورد بدون این که لازم باشد روی این امر تأکید شود که او به عنوان یک دانشجوی مخالف رژیم شاه در نیمه اول دهه چهل، بیشتر در کارهای صنفی دانشگاه شرکت داشت و اساساً پتانسیل انجام کارهای انقلابی که رفقای جنگل معرف آن هستند را نداشت، با رجوع به خود واقعیت می توان متوجه شد که وی در طی دوره ای که رفیق کبیر غفور حسن پور با کمک رفقا محمد هادی فاضلی، حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد و دیگر رفقا دست اندر کار تدارک مبارزه مسلحانه در جنگل های شمال بودند، در ارتباط با گروه سورکی، جزنی، ظریفی دستگیر شده و در زندان به سر می برد.

پس از پای گیری تشکل چریکهای فدائی خلق و اعلام موجودیت آن در فروردین ۱۳۵۰، در پرتو روشن بودن راه، تداوم کار مبارزاتی این تشکل، با رنج و خون و زحمت فراوان جان های شیفته ای تضمین شد که در جهت تحقق اهداف انقلابی سازمان خویش، جان بر کف مبارزه کردند. چریک فدائی با رزم بی باکانه و شجاعانه اش در خیابان و در خانه های تیمی و با جنگ و گریزهای مسلحانه اش با دژخیمان رژیم شاه، با روحیه تهاجمی انقلابی اش و دامن زدن به چنین روحیه مبارزاتی در میان توده ها، با انجام صد ها کار ابتکاری غیر مسلحانه جهت بردن آگاهی انقلابی به میان مردم شناخته شد. حتی با دستگیری چریکهای فدائی خلق و ورود آن ها به زندان ها در سال ۱۳۵۰، فرهنگ انقلابی نوینی در زندان ایجاد شد. روحیه تهاجمی مبارزاتی در آنجا به حدی بالا گرفت که تحولی کیفی در چگونگی مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی در مقابل دژخیمان زندان ها به وجود آمد. چه عزیزان گرانقدری که در راه تداوم مبارزه چریکهای فدائی خلق شکنجه های قرون وسطائی ساواک رژیم شاه را شجاعانه تحمل کرده و حتی مرگ در زیر آن شکنجه ها را جسورانه پذیرا شدند؛ به طور کلی، چریکهای فدائی خلق، آن جان های شیفته که خود محصول شرایط خاصی از جامعه ایران بودند، در همه جا با کارهای مبارزاتی خود و رفتار و منش کمونیستی خویش نام چریک فدائی را در قله های رفیع افتخار مردم ایران به ثبت رساندند.

واضح است که فرخ نگهدار پس از تشکیل و اعلام موجودیت این سازمان هم هرگز در آن حضور نداشت و به این بخش از فعالیت های چریکهای فدائی خلق نیز کمترین ربطی ندارد. از این روست که باید گفت که صدای امریکا وقتی فرخ نگهدار را فردی ناامید که گویا در همان دوره در سازمان چریکهای فدائی خلق حضور داشته است، چنین حرفی را با بی مسؤولیتی تمام، بی هیچ دلیل و سند و مدرکی مطرح کرد و با این بیان، تنها به اشاعه یک دروغ که در خدمت منافع ضد خلقی این رسانه قرار دارد، پرداخت. با توجه به این که فرخ نگهدار در هیچ پروسه ای از شکل گیری و تکوین آن سازمان شرکت نداشته و اساساً با عنصر چریک فدائی بیگانه بود و تنها هنگامی که در زندان به سر می برد با چنین پدیده نوینی در جامعه ایران آشنا شده، در نتیجه ادعای فوق الذکر از طرف صدای امریکا، ادعائی کاملاً بی پایه و اساس می باشد.

مسلم است که از رسانه های امپریالیستی نمی توان انتظار داشت که واقعیت را در ارتباط با منافع و مصالح مردم ایران به همان صورتی که بوده و هست مطرح کنند. در برنامه یاد شده از صدای امریکا نیز در حالی که ظاهراً این طور به بینندگان نشان داده می شد که مجری کاملاً مواظب است که مبدا سخنی بدون دلیل و مدرک از آن رسانه پخش شود - مثلاً به فرخ نگهدار ایراد گرفته شد که چرا بدون ارائه مدرک، امیر انتظام را جاسوس خوانده بود و یا در مورد واقعیت ثابت شده قتل ۹ زندانی سیاسی در فروردین [حمل] سال ۱۳۵۴ در تپه های اوین توسط ساواک که شواهد و مدارک کافی در اثبات آن وجود دارد، مجری باز دنبال "کارمندان ساواک پیشین" گشت تا اگر این واقعیت را قبول ندارند، بیابند و

مطالبشان را بیان کنند تا مبدا "حق" از ساواک جنایتکار ضایع شده باشد - اما آن جا که پای نیروهای مردمی و سازمان انقلابی آن ها در میان بود ، در این رسانه دیگر ملاحظه ای در میان نبود و به همین خاطر کسی که هیچ گونه سختی با چریکهای فدائی خلق ندارد بی هیچ دلیل و مدرک و شاهی برای بینندگان برنامه به عنوان یکی از "اولین ها" معرفی شد.

فرخ نگهدار، هم پرونده ای رفیق بیژن جزنی بود که در سال ۱۳۴۷ در دادگاه به پنج سال زندان محکوم شد. بر اساس این تاریخ وی می بایست پنج سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۲ از زندان آزاد گردد. در حالی که همه می دانند که او در سال ۱۳۵۰ به افغانستان رفته بود و در آنجا توسط قاچاقچیان همکار ساواک دستگیر شد که منجر به ماندن او در زندان تا سال ۱۳۵۶ گردید. حضور فرخ نگهدار در سال ۱۳۵۰ در خارج از زندان و علت فرار او به افغانستان و دلیل دستگیری مجددش در همان سال، خود داستان مفصلی است که بسیاری از زندانیان سیاسی دوره شاه از آن مطلع اند و شرح مختصر آن به قرار زیر است:

در سال ۱۳۴۹، فرخ نگهدار به دلیل نوشتن ندامت نامه به درگاه شاهنشاه "عاری از مهر" به مناسبت تولد آن دیکتاتور در ۴ آبان [عقرب]، که امری قبیح و مذموم شمرده می شد و در مقابل مقاومت رفقای انقلابی چون رفیق جزنی قرار داشت، مورد "عفو ملوکانه" قرار گرفته و حدود سه سال زودتر از موعد از زندان آزاد شد. اما از بخت بد او، خیلی زود غرش مسلسل های رزمندگان سیاهکل آرامش فضای او را در خارج از زندان به هم ریخت. متعاقب این واقعه تاریخی، مطبوعات رژیم در ۲۶ اسفند [حوت] ۱۳۴۹ با اعلام این که "مهاجمین" سیاهکل اعدام شدند، نام ۱۳ تن از آن رفقاء را منتشر نمودند. با توجه به این که فرخ نگهدار در دوره دانشجویی با بعضی از آن انقلابیون آشنا بود و می دانست که موضوع برای رژیم شاه به حدی جدی است که به سراغ همه کسانی که در هر سطحی با آن رفقاء آشنا و رابطه ای داشته اند خواهد رفت، برای گریز از دردسر، با عجله از طریق یک فرد قاچاقچی از کشور خارج و خود را به افغانستان رساند. اما باز از بخت بد او، این فرار، ساواک را بیشتر نسبت به او حساس و مشکوک کرد و در نتیجه از طریق قاچاقچی هائی که با ساواک همکاری داشتند او را در افغانستان پیدا و دستگیر نموده و به ایران باز گرداندند. به این ترتیب بود که وی در سال ۱۳۵۰ مجدداً به زندان افتاد.

جعل تاریخ به اعتبار نام رفیق جزنی و گروه مرتبط با او

امروز برای خیلی ها روشن است که پس از ضربه های سنگینی که در سال ۱۳۵۵ به سازمان ما وارد شد، پس از گذشت دوره هائی، در شرایطی که من و رفیق حرمتی پور به مثابه اعضای قدیمی سازمان در خارج از کشور به سر می بردیم، سه تن به اسامی منصور غبرائی، قربانعلی عبدالرحیم پور و رفیق احمد غلامیان لنگرودی در رأس باقیمانده سازمان قرار گرفته و در ۱۶ آذر [قوس] ۱۳۵۶ اعلام کردند که نظرات رفیق بیژن جزنی را جایگزین نظرات شناخته شده پیشین سازمان چریکهای فدائی خلق کرده اند. با این کار آن ها به واقع برای سیل هواداران سازمان ما، حکم یا "فتوا" صادر کردند که از آن پس نظرات قبلی سازمان را کنار گذاشته و پیرو نظرات رفیق جزنی شوند. مسلماً، این که سازمان باقی مانده از ضربات سال ۵۵ بر اساس نظرات رفیق جزنی چه اعمالی انجام داد و جایگزینی نظرات پیشین با نظرات جدید، در سیاست های عملی آن سازمان در ارتباط با جنبش چه تأثیراتی به جای گذاشت خود باید در جای دیگری مورد بررسی قرار گیرد. اما آنچه مسلم است یکی از اصلی ترین تأثیرات این جایگزینی، از یک طرف فراهم شدن زمینه برای ورود فرخ نگهدار و رفقای هم مسلک و هم کیشش به درون آن سازمان - که همچنان نام سازمان پیشین را یدک می کشید - بود، و از طرف دیگر ایجاد ممانعت در مقابل فعالیت خود من و همه رفقای وفادار و متعهد به خط و نظرات اصلی سازمان چریکهای فدائی خلق در درون آن سازمان - که بعد از قیام بهمن به یک سازمان بزرگ

توده ئی تبدیل شد- بود. فرخ نگهدار و همراهانش (امثال جمشید طاهری پور، ماشاءالله فتاح پور، علی توسلی و...) از طرف مرکزیت آن سازمان تنها چند ماه مانده به قیام بهمن ۵۷، به طور "ویژه" عضوگیری شدند و در حالی که نه از خصال انقلابی فدائی کمترین بوئی برده بودند و نه نظرات رفیق جزنی را قبول داشتند، با بی صداقتی تمام خود را پیرو نظرات رفیق جزنی خوانده و به دلیل ضعف و سطح سیاسی نازل آن مرکزیت، به زودی سکان آن سازمان را به دست خود گرفتند. این دار و دسته با پنهان شدن در پشت نام و شخصیت انقلابی رفیق جزنی به جنبش کمونیستی ایران و به جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ما ضربات جبران ناپذیری زدند و در این بین به جعل تاریخ شکل گیری چریکهای فدائی خلق در جامعه پرداخته و به نام سازمان ما آن را در جامعه اشاعه دادند.

گفته شده است که تا حقیقت بجنبید، دروغ سراسر جهان را فرا می گیرد. این امری است که در رابطه با تاریخ شکل گیری چریکهای فدائی خلق در جامعه ما رخ داده است. نادیده گرفتن گروه جنگل به عنوان یکی از گروه های تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق و نشان دادن "گروه جزنی" به جای آن گروه - در شرایطی که نه خود رفیق جزنی و نه رفقای هم گروهش در زندان حتی کمترین اطلاعی هم از چگونگی شکل گیری گروه جنگل و ارتباطش با گروه احمدزاده نداشتند - و سپس معرفی رفیق جزنی به عنوان بنیانگذار و یا تئوریسین چریکهای فدائی خلق، دروغ بزرگی است که از آن جا که تا کنون در خدمت رواج ایده های انحرافی در جنبش کمونیستی بوده، کاملاً مورد حمایت اپورتونیزم و ارتجاع قرار داشته است - هر چند که نمی توان فراموش کرد که افراد زیادی درست به دلیل عدم اطلاع از تحریف و جعلی که در تاریخ شکل گیری چریکهای فدائی خلق صورت گرفته، نا آگاهانه و از روی گمراهی، به عناوین مختلف به تکرار آن دروغ تاریخی می پردازند.

در ارتباط با گروهی که به نام گروه جزنی معروف شده لازم است به این واقعیت توجه شود که آن رفقاء به اقتضای شرایطی که در آن مبارزه می کردند هنوز نمی توانستند از الزامات و تجربیات لازمی که بعدها گروه جنگل از آن برخوردار شد، بهره مند باشند؛ و در نتیجه قادر به انجام عملکردهائی نبودند که رفقای گروه جنگل در راه تدارک و انجام مبارزه مسلحانه به آن ها مبادرت ورزیدند. اصولاً، در نیمه اول دهه ۴۰ شرایط برای تشکیل گروهی چون گروه جنگل در خود جامعه آماده نبود. رفیق جزنی به همراه رفقای چون سورکی و ظریفی در حالی که بنا به مقتضیات آن دوره، زندگی علنی و معمولی خانوادگی خود را داشتند، گروهی را سازمان داده بودند که دارای ارتباطات وسیع با محیط خود بود و از جمله در ارتباط با دانشجویان بعضی از دانشکده های تهران قرار داشت که فرخ نگهدار نیز یکی از آن ها بود. رفقای مبارزی چون رفیق جزنی به گونه ای که از جزوه ای به نام "تیز گروه جزنی" (تنظیم شده در پائیز ۱۳۴۶) بر می آید، در آن برهه، انقلابی بودن نیروها در ایران را با معیار اعتقاد به مبارزه مسلحانه و تدارک عملی برای انجام آن ارزیابی می کردند و خود در اندیشه دست زدن به چنین مبارزه ای بودند. اما گروه آن ها با هر تحلیل یا چشم اندازی که از انجام مبارزه مسلحانه داشت، به دلیل وضعیت کلی اش و از جمله با آن ارتباطات وسیع که هر دانشجوی صنفی کاری چون فرخ نگهدار را هم در بر می گرفت، و همچنین نفوذ عناصر ساواک در آن، گروه مناسب برای انجام مبارزه مسلحانه نبود. این واقعیت در عمل هم ثابت شد و همانطور که می دانیم آن رفقاء نه قادر به تئوریزه کردن ضرورت مبارزه مسلحانه در جامعه شدند و نه توانستند آغازگر جنبش مسلحانه در ایران باشند.

در واقع، وقتی شکل سازماندهی آن گروه و ساختار آن را در نظر بگیریم می بینیم که چنان گروهی اساساً پتانسیل تدارک و حرکت مسلحانه را در جامعه دارا نبود. به عبارت دیگر، آن رفقاء از طریق گروهی که به وجود آورده بودند شرایط لازم برای انجام حرکت مسلحانه را در جامعه نداشته و به همان گونه که خود واقعیت گواهی داد به طور قطع قادر به آغاز مبارزه مسلحانه در جامعه نبودند. همچنین باید روی این واقعیت تکیه کرد که این درست است که گروه رفقاء سورکی، جزنی، ظریفی به ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران پی برده بود اما آن رفقاء از این ضرورت،

شناخت حسی داشتند. به همین خاطر هم فاقد تئوری علمی برای توضیح چنان ضرورتی بودند. فقدان تئوری انقلابی در نزد آن رفقاء دلیل توضیح دهنده دیگری است که چرا آن ها نتوانسته بودند قالب یا ظرف مناسب برای انجام مبارزه مسلحانه به سبک چریکهای فدائی خلق را در جامعه به وجود آورند. همه این واقعیات بیانگر آنند که این گروه با همه تأثیرات مثبتی که در دهه ۴۰ در جنبش کمونیستی ایران به جا گذاشت، در تاریخ مبارزاتی مردم ایران از جایگاهی برخوردار نیست که چریکهای فدائی خلق از آن برخوردارند. به لحاظ تاریخی نیز این گروه در فاصله ای عقب تر از تاریخ مبارزاتی قرار دارد که چریکهای فدائی خلق چند سال بعد در جامعه ما رقم زدند و با حضور خود نقطه عطفی در تاریخ مبارزاتی مردم ایران و در جنبش کمونیستی به وجود آوردند.

بنابراین به طور قطع باید گفت که رفیق جزنی و رفقای انقلابی همراهش به وظیفه ای که تاریخ در نیمه اول دهه چهل، به عهده شان گذاشته بود به خصوص با مقاومتشان در زندان به خوبی پاسخ دادند و به همین خاطر نامشان به عنوان رفقای انقلابی همواره در یادها زنده خواهد ماند. اما آن رفقاء و گروهشان هر چه بود و بودند ربطی به چریکهای فدائی خلق نداشته و ندارند. چریکهای فدائی خلق پدیده نوینی بودند که تشکل خود را بر اساس تجربیات دوره های قبل و از جمله تجربیات گروه آن رفقاء، از نیمه دوم دهه ۴۰ پایه گذاری کرده و در سال ۵۰ با حضور انقلابی خود در جامعه، تحولی در اوضاع سیاسی ایران به وجود آوردند. با چریکهای فدائی خلق، فرهنگ انقلابی نوینی در جامعه آفریده شد و در پرتو آن فرهنگ انقلابی، زندان ها و دادگاه های سیاسی نیز متحول شد و... اتفاقاً با مقایسه متن دفاعیه رفیق جزنی در دادگاه در سال ۱۳۴۷ که اخیراً منتشر شده با چگونگی دفاع چریکهای فدائی خلق از سال ۵۰ به بعد در دادگاه های شاه نیز می توان به این واقعیت پی برد. تفاوت این دفاعیات با هم و نوع متفاوت برخورد چریکهای فدائی خلق و مبارزان انقلابی دیگر در جنبش مسلحانه با برخورد مبارزان دوره پیش از خود در دادگاه، دقیقاً بیانگر تفاوت دو شرایط متفاوت مبارزاتی قبل و بعد از آغاز مبارزه مسلحانه و ظهور چریکهای فدائی خلق در جامعه می باشد. به طور کلی، پیدایش چریکهای فدائی خلق در جامعه ایران، اساساً شرایط نوین مبارزاتی در جامعه به وجود آورد و تاریخ مبارزاتی مردم ایران و جنبش کمونیستی ایران را متحول ساخت، امری که در زمان فعالیت مبارزاتی گروه رفقاء سورکی، جزنی، ظریفی ناشناخته بود.

جعل تاریخ چریکهای فدائی خلق در خدمت اپورتونیزم و ارتجاع

ظاهراً تنها دلیلی که در تاریخ نویسی "۱۹ بهمن تئوریک"، گروه رفقاء سورکی، جزنی، ظریفی همان گروه جنگل جلوه داده شد (که در اتحاد با گروهی دیگر، چریکهای فدائی خلق را به وجود آوردند) این است که برخی از رفقای تشکیل دهنده گروه جنگل قبلاً در ارتباط با گروه یاد شده قرار داشته اند. اما این استدلالی است که پایه اش بر منطق صوری دوران قرون وسطی قرار دارد و با منطق علمی ماتریالیسم دیالکتیک قرابتی ندارد، چرا که اساساً موجودیت و واقعیت وجود خود گروه جنگل را انکار می کند. منطق صوری کاری به خود واقعیت ندارد بلکه کوششش ارتباط دادن مسایل به طور متافیزیکی به یک دیگر و کشف حقیقت به خیال خود از درون این ارتباطات بدون پیوند با خود واقعیت است.

این درست است که رفیق غفور حسن پور و برخی دیگر از رفقای که گروه جنگل را به وجود آوردند، قبلاً به گروه سورکی، جزنی، ظریفی تعلق داشتند ولی واقعیت این است که آن رفقاء کار گروه قبلی را تداوم نداده و از سال ۱۳۴۷ دست اندر کار تشکیل گروه جدیدی با مشخصات و مختصات دیگری و با ساختاری متفاوت با آن گروه شدند و نکته برجسته این که در مسیر حرکت خود تئوری و نظراتی را پذیرفتند که متفاوت با نظرات شناخته شده گروه سورکی، جزنی، ظریفی بود. اساساً اگر بتوان با تکیه بر سابقه مبارزاتی رفقای گروه جنگل، آن گروه را همان "گروه جزنی"

خواند، آنگاه با قبول این منطق صوری، خود "گروه جزئی" را هم باید تشکلی از حزب توده نامید چرا که اکثر مؤسسين آن گروه قبلاً در حزب توده فعالیت می کردند. در حالی که واقعیت گروه جزئی خود بیانگر تفاوت این گروه با یک تشکل حزب توده نمی در همان زمان بود. در مورد گروه جنگل نیز به همین گونه می توان دید که این گروه واقعیتی داشت که با واقعیت "گروه جزئی" متفاوت بود. گروه جنگل بر اساس ساختار و آمادگی هایی که افراد متشکل در آن طی سه سال کسب کرده بودند نه فقط خلاف گروه قبلی نشان داد که امکان تدارک و عمل مسلحانه را داراست بلکه در عین حال همان طور که اشاره شد این گروه در مقطعی از حرکت خود با گروهی که در رأس آن، رفقاء مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی قرار داشتند در ارتباط قرار گرفت و با تئوری کمونیستی مبارزه مسلحانه آشنا شده و آن را پذیرفت، امری که منجر به اتحاد دو گروه و تشکیل چریکهای فدائی خلق گردید. (۲)

باید با قاطعیت تمام گفت و تأکید کرد که تاریخ نویسی که "گروه جزئی" را یکی از گروه های تشکیل دهنده سازمان چریکهای فدائی خلق می خواند، تاریخ نویسی غیر واقعی است و به واقع تحریف تاریخ شکل گیری واقعی چریکهای فدائی خلق و جعل آن است. همین تاریخ نگاری است که امروز در دست ارتجاع برای قلب واقعیت پدیده چریکهای فدائی خلق و مخدوش کردن چهره درخشان آن در جنبش کمونیستی ایران به کار گرفته می شود. جعلی در تاریخ که بر اساس آن فرخ نگهدار مرتجع هم با وقاحت ویژه خویش، خود را از بنیانگذاران این تشکیلات کمونیستی جا می زند و رسانه های امپریالیستی هم امکان می یابند وی را که در سال ۴۵ یک دانشجوی مخالف رژیم شاه بیش نبود به خاطر داشتن ارتباط با رفقای انقلابی چون رفیق جزئی و هم پرونده بودن با آن ها، از "اولین" هایی جا بزنند که گویا در شکل گیری و تکوین سازمان چریکهای فدائی خلق شرکت و در آن حضور داشته است.

البته، مسلم است که مورد فوق تنها جزئی کوچک از سوء استفاده ارتجاع از آن گونه تاریخ نویسی جعلی از چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق است. نکته بسیار مهم و اساسی که در ارتباط با این تاریخ نویسی جعلی وجود دارد مربوط به نوشته های منتسب به رفیق جزئی است که گفته می شود وی پس از گذشت چند سال از تشکیل چریکهای فدائی خلق، آن ها را در زندان نوشت. متأسفانه در آن نوشته ها در کنار بعضی مطالب درست، نظرات انحرافی و کاملاً مغایر با نظرات چریکهای فدائی خلق وجود دارد. طبیعی است که با منتسب کردن رفیق جزئی به چریکهای فدائی خلق، آن نظرات نادرست هم نظرات چریکهای فدائی خلق تلقی شود، امری که تا کنون از جوانب مختلف به جنبش ضربه زده است. اساساً، این تاریخ نویسی غیر واقعی نه تنها باعث می شود که حقایق بسیاری در ارتباط با تاریخ مبارزاتی مردم ایران در دهه ۵۰ زیر پا گذاشته شود، بلکه به طور کلی در خدمت لاپوشانی چهره بنیانگذاران واقعی چریکهای فدائی خلق و تئوری های علمی آن ها که درستی و حقانیت خود را در عمل ثابت کرده اند، قرار داشته و دارد، امری که تنها نیروهای اپورتونیست و ارتجاع از آن سود می برند. امروز نیروهای اپورتونیست از یک طرف و ارتجاع (چه در قالب رسانه های امپریالیستی و چه از طریق تاریخ اندیشان وابسته به جمهوری اسلامی) از طرف دیگر با تأکید بر این تاریخ نویسی و حتی سوق دادن جوانان تشنه آگاهی و مبارزه انقلابی به سوی نوشته های رفیق جزئی می کوشند سدی در مقابل جوانان مبارز برای آموزش از تئوری کمونیستی و تجارب عملی چریکهای فدائی خلق واقعی به وجود آورند.

معنای "رهبری" فرخ نگهدار و همپالگی هایش

کوشش در تحریف تاریخ سازمان ما و تبلیغات غیر واقعی در ارتباط با چریکهای فدائی خلق، امروز در شرایطی صورت می گیرد که دو روند تاریخی واپس گرایانه و ریاکارانه ای که در ابتدای این نوشته به آن اشاره شد پس از گذشت بیش از سی سال هنوز ادامه دارد. رژیم حاکم همچنان خود را حاصل انقلاب توده ها جا می زند و کماکان به نام توده ها و به نام انقلاب آن ها - که پسوند اسلامی هم به آن اضافه کرد - به سرکوبگری های خونین و جنایات وحشیانه

اش علیه کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران ادامه می دهد. از طرف دیگر در شرایط ضعف کامل مرکزیت سازمانی که از ضربه های سال ۱۳۵۵ به جا مانده بود، فرخ نگهدار فرصت نفوذ در آن سازمان را یافته و با اتخاذ "مشی و سیاست اتحاد - انتقاد با جمهوری اسلامی" آن، سازمان تحت نام فدائی را به پرتگاهی برد که امروز تنها تکه های پراکنده ای از آن را می توان در خارج از کشور سراغ گرفت. البته، در همین جا باید یاد آور شد که علی رغم همه خسارات طوفان مرگرا به باغ و گلستانی که متعلق به کارگران و زحمتکشان ایران بود، و با وجود همه ضربه ها به سازمان امید کارگران و زحمتکشان ما، امروز در پرتو تلاش های بی دریغ رفقای واقعاً متعهد به آرمان ها و اهداف کمونیستی چریکهای فدائی خلق، خورشید حقیقت در مورد این سازمان بیش از هر وقت دیگر انوار خود را بر همه جا گسترده، و راه چریکهای فدائی خلق با روشنی و درخشندگی و پاکیزگی هرچه بیشتری پیشروی مبارزان کمونیست کنونی و آینده قرار دارد. حال، بگذار خائن نامبرده متلاشی کردن "بزرگترین سازمان چپ در خاورمیانه" را بشمارانه "رهبری" خود جا بزند. در فرهنگ ارتجاع همه چیز وارونه می شود، زشت، زیبا و متلاشی کردن یک سازمان، رهبری آن نامیده می شود.

چند روز پیش خامنه ای با رد عنوان دیپلمات در مورد خود، ادعا کرد که وی یک فرد انقلابی است - آخر او در کنار همپالگی های امام جلالش یعنی خمینی همان طور که گفته شد تحت نام انقلاب بر مردم ایران اعمال دیکتاتوری می کند. فرخ نگهدار اما امروز از کلمه انقلابی دست برداشته و این روزها در حالی که به ضد انقلابی بودن خود افتخار می کند مرتب در این جا و آن جا از این که بعد از قیام بهمن سازمان چریکهای فدائی خلق را رهبری کرده است سخن می گوید. با توجه به این مورد آخر - هر چند او در مقابل مرتجعین هم کیش خود، پز "رهبری" می فروشد - بی مناسبت نیست پایان این مقاله به برشمردن نمونه هایی از چگونگی "رهبری" او در ارتباط با مردم مبارز ایران اختصاص داده شود.

تحت "رهبری" فرخ نگهدار، مقارن با به اصطلاح بهار آزادی، به هواداران و دوستداران بی شمار فدائی در کردستان فرمان "آشپیتال" (زمین گذاشتن اسلحه) داده شد و خلق کرد عملاً در جنگی که ارتجاع جمهوری اسلامی با سرکوب مطالبات به حقش بر وی تحمیل کرده بود تنها گذاشته شد. با این اقدام تسلیم طلبانه بود که خلخال با احساس آرامش از "رهبری" فرخ نگهدار و به فرموده خمینی جلال، حمام خونی در کردستان برپا کرد و به اعدام بهترین جوانان، این جوانه های امید نه فقط خلق کرد بلکه امید سراسر ایران دست یازید. با "رهبری" فرخ نگهدار، از سازماندهی مسلح خلق دلیر ترکمن صحرا که با مصادره زمین های شاپور ها و شاهدخت ها و دیگر سرمایه داران زالو صفت در آن دیار، برای برهم زدن نظم اقتصادی - اجتماعی حاکم برخاسته و در این راه کاملاً آماده مبارزه تا پای جان بودند، جلوگیری شد. در این بساط، رهبران خلق ترکمن نیز به مسلخ رژیم جنایتکار فرستاده شدند، به مسلخ همان رژیمی که دارو دسته فرخ نگهدار در صحنه تلویزیونش به دور یک میز در کنار آن جنایتکاران نشستند تا ثابت کنند که پاسداران در آنجا به کارهایی که گویا نمی بایست انجام دهند، دست زده اند! و گویا آن جنایات بدون دستور و خواست حکومتیان توسط پاسداران صورت گرفت. سازمان تحت "رهبری" فرخ نگهدار هنگامی که مردم هوشیار و مبارز تبریز در سال ۱۳۵۸ دست به قیام علیه رژیم تازه روی کار آمده زدند و با استفاده از تضاد بین شریعتمداری (یکی از مراجع مرتجع تقلید مسلمانان در آذربایجان) با خمینی، در خیابان ها به درگیری با پاسداران و حزب الهی های رژیم پرداختند، به یاری این خلق قهرمان برنخاست و قیام آن ها را به شریعتمداری نسبت داده و این خلق را در مقابل حکومت تنها گذاشت. تحت "رهبری" فرخ نگهدار و سیاست های "مدرانه" او هنگامی که رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی، "خانه کارگر" را که محل تجمع آگاه ترین کارگران در تهران بود در آبان [عقرب] ۱۳۵۸ با شعار توخالی "مرگ بر امریکا" مورد حملات خود قرار داد، این حرکت خصمانه رژیم علیه کارگران را با مثابه به اصطلاح ضرورت

"مبارزه ضد امپریالیستی" رژیم حاکم در مقابل اعمال "انارشستی" "گروه اشرف" توجیه نمود. در همان حال با "رهبری" وی اعضای و هواداران گمراه آن سازمان، کارگران را به جلوی سفارت امریکا بردند تا هم صدا با مرتجعین و جنایتکاران حزب الهی شعار دهند "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن" (در این مورد امیدوارم با گرامیداشت خاطره رفیق کارگری که آن روزها در ارتباط مستقیم با خود من در خانه کارگر، فعال بود، به تفصیل توضیح دهم که تحت "رهبری" فرخ نگهدار این کار چگونه صورت گرفت). آری در شرایطی که توده های مبارز ایران حاضر به همه نوع فداکاری و جانبازی برای حفظ دست آوردهای انقلاب خود و مبارزه برای برهم زدن نظم ارتجاعی سرمایه داری حاکم بر جامعه و آفرینش نظم نوین انقلابی بودند، تحت "رهبری" فرخ نگهدار و دیگر رهبری های اپورتونیستی در جامعه، جمهوری اسلامی به تدریج پایه های حکومت خود را در سرزمین ما محکم کرد و پس از آن بر دریائی از خون توده های مبارز ایران حاکمیت خود را تداوم بخشید.

نتایج "درخشان" حاصل از "رهبری" های فرخ نگهدار مسلماً به مواردی که در فوق به آن ها اشاره شد ختم نمی شود و تازه پس از تقسیم شدن آن سازمان به اقلیت و اکثریت در اثر "رهبری" فرخ نگهدار، خود وی در نقش یک عنصر خائن و تبهکار، سازمان اکثریت را چنان "رهبری" نمود که تماماً در خدمت نیروهای امنیتی رژیم در آمد و در ریختن خون "صدها هزار جوانه امید" که بخشی بزرگی از آن "جوانه های امید" با عشق به چریکهای فدائی خلق و جهت تداوم شیوه رزم آنان به آن سازمان روی آورده بودند، به همکار آن جنایت کاران تبدیل گردید. دیگر سران سازمان اکثریت - افرادی چون ماشاء الله فتاپور و قربانعلی عبدالرحیم پور نیز البته در کنار "رهبر" خود عملکردهای ضد خلقی اکثریت را در دشمنی با مردم ایران "رهبری" می کردند. در این میان به شهادت زندانیان سیاسی دهه ۶۰، در آن خون بارترین دهه حاکمیت جمهوری اسلامی، شخص فرخ نگهدار با وحشی ترین نیروهای امنیتی رژیم چون لاجوردی در شناسائی زندانیان سیاسی همکاری اطلاعاتی می کرد. وی امروز با پرده کشیدن به همکاری خود و سازمان اکثریت تحت "رهبری" خود و همپالگی هایش با جلادان رژیم در سرکوب خونین عزیزان مردم ما و با لاپوشانی چهره خیانت کار خود، سعی دارد با تکیه بر لباس عاریتی فدائی که بعد از قیام بهمین به تن کرد، نسل جوان امروز را که اغلب اطلاع کافی از مسایل و تاریخ آن دوره ندارند، فریب دهد.

در آخر، این هم گفته شود که در برنامه یاد شده از صدای امریکا که تحریف تاریخ تکوین تشکل چریکهای فدائی خلق بخشی از آن را تشکیل می داد، نام برده که خیانت و تبهکاری با وجودش در آمیخته است بدون آن که حتی کمترین اشاره ای به اعدام نیروهای مردمی، عزیزان دلبنده توده ها توسط جمهوری اسلامی چه در کردستان توسط خلخال و چه بعداً در زندان های سراسر کشور بکند، بر اعدام جلادان ساواک و سرسپردگان رژیم شاه توسط آن رژیم دل سوزاند و از مخالفت با اعدام صحبت کرد. اگر به کنه این دلسوزی توجه کنیم خواهیم دید که فرخ نگهدار تنها به خاطر ترس از سرنوشت آینده خودش است که امروز چنین مخالف اعدام شده، چرا که می داند فردا وقتی در پیشگاه توده های رنج دیده ایران که دل هایشان از ظلم ها و جنایات جمهوری اسلامی و پادوهای خدمت گزارش از کینه و خشم لبریز گشته، قرار گیرد، آن ها البته نه همچون جمهوری اسلامی بلکه در دادگاه وسیع مردمی او را قطعاً به مجازات سختی محکوم خواهند کرد - که سزاوارش می باشد.

۱- تکیه روی معلوم شد به این خاطر است که حقیقتاً در همان اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی، بسیاری از توده های مردم با مشاهده این که رژیم جدید کمترین کاری در جهت تغییر شرایط به نفع مردم انجام نمی دهد و به عکس در همه جا در مقابل توده ها برای تغییر نظم ظالمانه حاکم می ایستد و آن ها را سرکوب می کند و در عین حال در پشت تبلیغات اسلامی به اعمال ارتجاعی توسل می جوید، ماهیت ضد خلقی رژیم را حس و درک می کردند. سرکوب توده های مبارز در کردستان و به راه انداختن اعدام های بسیار وحشیانه در آنجا توسط یکی از کارگزاران رژیم به نام

خلخال، سرکوب مبارزات مردم ترکمن صحرا، صیادان انزلی، توده های متعرض به انفجار سینما رکس در آبادان، سرکوب مبارزات کارگران در اصفهان و کشتن یک کارگر بیکار و غیره اموری نبودند که مردم ایران نسبت به آن ها بی اعتنا باشند. چنانچه قیام مردم تبریز در ۴ اردیبهشت [ثور] ۱۳۵۸ که مردم با استفاده از تضاد بین خمینی و شریعتمداری به خیابان ها ریختند بیانگر مبارزه مستقیم آن ها علیه حکومت بود. این تازه در شرایطی بود که سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق و سازمان های سازشکاری نظیر آن چون پیکار و یا در بخش غیر چپ، سازمان مجاهدین خلق با در پیش گرفتن سیاست مماشات با جمهوری اسلامی به کور کردن آگاهی مردم مشغول بودند. در این میان اما روشنفکران انقلابی هم وجود داشتند که مستقل از آن سازمان ها نظرات درست و منطبق بر واقعیت ابراز می کردند. از جمله می توان از زنده یاد معلم انقلابی غلامحسین اُشترانی یاد کرد که به خصوص برای مردم مبارز لرستان نامی آشنا و محبوب است. کسانی که در سال ۱۳۵۸ با او برای ادای احترام به شهدای قهرمان لرستان از جمله بر سر آرامگاه انقلابی بزرگ رفیق همایون کتیرانی رفته بودند هنوز به خاطر دارند که رفیق اُشترانی در آنجا به تأیید سخنان ما در جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" در ارتباط با ماهیت ضد خلقی رژیم جدید پرداخته و روی آن تأکید کرده بود.

۲- سال های متمادی کتابی تحت عنوان "آنچه یک انقلابی باید بداند" به اشتباه به رفیق علی اکبر صفائی فراهانی، فرمانده دسته جنگل نسبت داده می شد. همانطور که من در مقاله "از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری" متذکر شدم، آن کتاب نه در هنگام ارتباط گیری دو گروه و نه در سال ۱۳۵۰ در سازمان ما وجود نداشت و تنها بعدها به سازمان راه یافت، و خود من هم از وجود آن در فروردین [حمل] سال ۱۳۵۲ مطلع شدم. اطلاعات امروز نشان می دهند که نویسنده آن کتاب، نه رفیق علی اکبر صفائی بلکه بیژن جزنی بوده است. با توجه به مغایرت بعضی از نظرات مندرج در آن کتاب با نظرات تئورسین های اصلی چریکهای فدائی خلق (رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده) برخی با این تصور که نویسنده آن کتاب رفیق صفائی است این گمان را داشتند که گویا وحدت دو گروه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق بدون توجه به اختلافات نظری صورت گرفته است، که این طور نبود. مطالب درون کتاب "آنچه یک انقلابی باید بداند" به حد کافی گویای این موضوع هست که آن کتاب نمی تواند متعلق به رفیق صفائی باشد. به طور برجسته در آن کتاب بر "عدم آمادگی و کمبود روحیه انقلابی در دهقانان" تأکید شده و آمده است: "هر گونه خیال باقی در اوضاع فعلی پیرامون زمینه های بالفعل انقلاب دهقانی و جنگهای دهقانی با ناکامی روبه رو خواهد شد". در حالی که هم عمل خود رفیق صفائی و حرکت در جنگل های شمال یعنی در مناطق روستائی و هم مطلبی که رفیق حمید اشرف در مورد رفیق صفائی نوشته، به این صورت که پس از برگشت رفیق صفائی از فلسطین "هدف او جمع آوری مجدد رفقای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستائی بود"، نشان می دهند که درست خلاف نظر نویسنده کتاب مذکور، رفیق صفائی به کمبود روحیه انقلابی در دهقانان و عدم آمادگی آن ها برای مبارزه معتقد نبوده است. همه اینها به خوبی نشان می دهند که رفیق صفائی نمی توانسته نویسنده کتاب فوق الذکر باشد. در مورد این که نویسنده آن کتاب رفیق بیژن جزنی بود، همسر او در صفحه ۶۷ "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی" مطرح کرده است: "یکی دیگر از نوشته های بیژن که از زندان قم بیرون آمد، جزوه ای است به نام "آنچه باید یک انقلابی بداند". بیژن این جزوه را به امضای ابو عباس - رمص به بیرون فرستاد. ابو عباس اسم مستعار صفائی فراهانی بود در دوره ای که او در اردوگاه های فلسطین تعلیمات نظامی می دید و در آنجا به دلیل قابلیت های نظامی به درجه سرگردی رسیده بود. بیژن تاریخ نوشتن این جزوه را هم یک سال پیش از تاریخ واقعی اش گذاشت. او می گفت: "اگر تصادفاً به این جزوه ها دست یافتند، بهتر است نفهمند که هم اکنون میان بیرون و درون زندان قم رابطه حضوری برقرار است." (لازم به ذکر است که بیژن جزنی از حدود سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ در زندان قم بوده است).

در ضمن باید یادآور شد که نگرش نسبت به مسایل مختلف و ادبیاتی که در کتاب "آنچه یک انقلابی باید بداند" به کار برده شده مربوط به قبل از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق و ورود رفقای چریک به زندان ها بوده است و کاملاً نشان می دهند که رفیق جزنی در آن زمان هنوز شناختی از ادبیات و برخورد های انقلابی خاص چریکهای فدائی خلق نداشته است. رفیق جزنی پس از این که در زندان با چریکهای فدائی خلق و با ادبیات و طرز برخورد تئوریسین های آن ها با مسایل توده ها و جنبش انقلابی آشنا شد، بعدها در نوشته های خود قسماً بعضی نظرات و ادبیات چریکها را به کار گرفت.